



۲۲ ژوئن ۲۰۰۹



تکرار تاریخ؟

پس از افتضاحی که سخنرانی بی جای علی خامنه‌ای در نماز جمعه گذشته به همراه آورد، شاهد بودیم که عکس‌العمل مردم، همان مردم که در این بساط جز «گوشت دم‌توپ» گویا هیچ نمی‌باید باشند، غیر از آن بود که بسیاری «صاحب‌نظران» انتظار داشتند. این «مردم» تهدیدات علی خامنه‌ای را به هیچ گرفتند، و این مسئله در یک حکومت «نظامی - مذهبی» که از عامل سرکوب گسترده و سازمان یافته توده‌های مردم پیوسته به عنوان ابزار سیاستگذاری استفاده می‌کند عملاً به معنای پایان کار حاکمیت خواهد بود. زمانیکه وحشت و ترس از چنین حکومتی فروریزد، آنان که با تکیه بر پراکندگی توده‌ها عامل سرکوب را «جاودانه» می‌انگارند خود از نخستین کسانی‌اند که از وحشت فروافتادن به دست معترضین پای به فرار خواهند گذاشت. این یک اصل کلی است که در دستگاه سرکوب و کودتا، کمتر می‌توان انسان‌های صادق، درستکار و با صفا یافت، در این دستگاه‌ها حضور پررنگ بیشتر متعلق به جیبون‌ها و خودفروختگان است؛ همان‌ها که در

این تشکیلات دست به مراتب بالا دارند، از جمله بزدلان‌اند و در صورت اعتراض گسترده، از جمله نخستین فراریان خواهند بود!

در کمال تأسف فضای بیمارگونه «قدرت‌پرستی» که در بطن تمامی نیروهای انتظامی و نظامی در حکومت‌های استبدادی حاکم می‌شود، طی سالیان دراز تا حد زیادی به جریانات و گروه‌های سیاسی نیز که یا در بطن این حکومت قرار دارند و یا به صورتی پیگیر با آن در تضاد عملیاتی قرار می‌گیرند «سرایت» می‌کند. این یک بحث کلاسیک در مورد ویژگی‌های فاشیسم است، و نیازی به توضیح نیست که اگر تحلیل‌گران عملکرد فاشیسم را فقط محدود به سرکوب مسائل جاری نمی‌کنند و معتقدند که فاشیسم روندی است جهت پوچ نمودن «فرداها»، اشاره‌ای است تلویحی به همین مسئله.

امروز که درگیری مردم ایران با حکومت اسلامی پای به مراحل بسیار حساس می‌گذارد تمامی دست‌اندرکاران این تحول عظیم می‌باید چند نکته را مدنظر قرار دهند. نخست اینکه در عمل آیا واقعاً چند درصد از مردم ایران حاضر شده‌اند به فردی به نام میرحسین موسوی رأی بدهند؟ این سئوالی است که امروز می‌باید به آن صادقانه پاسخ گفت؛ سرنوشت تحركات اجتماعی فعلی و آینده کشور فقط در گرو همین پاسخ صادقانه است. میرحسین موسوی علیرغم تمامی بن‌بست‌های سیاسی موجود پای در میدانی گذاشت که به گفته «اشپیگل»، او را تبدیل به رهبر انقلابی کرده که اصولاً خواستار آن نبوده. در بهترین صورت ممکن میرحسین موسوی می‌توانست خواهان به دست گرفتن قدرت و تحکیم مواضع محفل «خطامامی‌ها» در ارتباط با مسائلی باشد که بیشتر ترمیم ساختار فروپاشیده حکومت اسلامی، مشکل جانشینی علی‌خامنه‌ای و برخی بن‌بست‌های سیاست بین‌الملل را مدنظر قرار دهد. منطقاً موسوی نمی‌تواند به عنوان یک رهبر در رأس جنبشی قرار گیرد که عملاً حکومت اسلامی را هدف اصلی خود عنوان می‌کند.

در نتیجه، در این مقطع می‌باید اهداف و اولویت‌های سیاسی را به صراحت مشخص کرد. می‌دانیم که یکی از طرق به بیراهه کشاندن مطالبات واقعی مردم فراهم آوردن زمینه فروپاشی «برق‌آسا» است. در چنین فروپاشی‌هایی تغییرات و اهداف جنبش به شدت «تقلیل» پیدا می‌کند، و توده‌های مردم، عاجز از شناخت شرایط طوفانی و ملت‌هت‌هت‌قادر به درک جهت‌گیری‌های واقعی

سیاسی نمی‌شوند. خلاصه بگوئیم، «تقلیل» اهداف جنبش، هم بهترین راه جهت فراهم آوردن فروپاشی «برق‌آسا» است، و هم بهترین راه جهت تحمیق توده‌ها. به همین دلیل، بر خلاف اکثر مبلغان «تقلیل» اهداف سیاسی جنبش، ما معتقدیم که در شرایط فعلی و به دلیل قرار گرفتن جامعه ایران در بطن یک فاشیسم دیرپای و ۸۰ ساله، می‌باید در مسیر عکس حرکت کرده، از «کثرت» اهداف سیاسی استقبال به عمل آورد. چرا که صرف فروپاشی این حکومت به هیچ عنوان نمی‌تواند پاسخگوی مطالبات و الهامات میلیون‌ها ایرانی باشد. آنان که از امروز سازهای خود را جهت «تقلیل» اهداف کوچک کرده‌اند، در تاریخچه مبارزات ملی ایرانیان پای جای پای کسانی می‌گذارند که توده‌های مردم امروز در برابرشان در مصافی خون‌آلود شرکت کرده‌اند.

گزاره نگفته‌ایم اگر اذعان داریم که بسیاری از کسانی که امروز در خیابان‌ها فریاد مرگ بر دیکتاتور سر می‌دهند، تجربه هولناک اهداف «حداقلی» را در بحران‌سازی‌های غائله ۲۲ بهمن ۵۷ شاهد بوده‌اند. نتیجه این «تقلیل» همانطور که امروز می‌بینیم آنقدرها هم «درخشان» و پرتلؤلؤ نبوده. با این وجود صرف گسترش اهداف جنبش نیز کفایت نخواهد کرد، چرا که این گسترش نیازمند زیربناهائی است که در ساختار اجتماعی می‌باید در ارتباط با نیازهای جامعه، نوعی «جوابگوئی» مسئولانه را نیز تقویت کند. در نتیجه در کنار گسترش اهداف جنبش و تشویق هر چه بیشتر «کثرت» این اهداف، اهدافی که می‌تواند تمامی جنبه‌های زندگی اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و مالی و هنری کشور را شامل شود، نمی‌باید از شکل‌گیری تشکل‌های صنفی، حزبی، اتحادیه‌های کارگری و ... غافل ماند. یک زندگی اجتماعی سازنده و پرتحرک بدون تکیه بر موجودیت واقعی و مسئولیت‌پذیری مشاغل، حرفه‌ها و فنون امکان‌پذیر نیست.

به همین دلیل آنچه امروز در برخی اظهارنظرها، مقالات و «مطالب» طرفداران اصلاح‌طلبان و حتی برخی جناح‌های صرفاً مخالف با حکومت اسلامی می‌خوانیم و می‌بینیم بسیار نگران‌کننده است. بسیاری از این نویسندگان اصل کلی در مبارزات ملت ایران را فراموش می‌کنند، و این اصل را صرفاً سقوط حکومت اسلامی معرفی می‌نمایند. در صورتیکه صرف سقوط این حکومت نتیجه‌ای عاید ملت ایران نخواهد کرد. از طرف دیگر همانطور که می‌توان حدس زد، در بطن حکومت اسلامی نیز عاملان سیاست‌های «کلان‌منطقه‌ای» سعی دارند که با به بن‌بست رساندن تمامی تلاش‌های درون این تشکیلات، به نوبه خود زمینه‌سازی و آتش‌باری برای نظریه سقوط «برق‌آسا» را بر عهده گیرند.

حملات وحشیانه نیروهای سرکوبگر حکومت اسلامی به مردم در کوچه و خیابان، و قطع ارتباطات تلفنی در مناطق آشوب زده شهری، جلوگیری از حضور خبرنگاران، محدودیت‌های ارتباطات اینترنتی، و ... بر خلاف آنچه عمال کودتا عنوان می‌کنند، ابزاری است جهت دامن زدن به آشوب و پیش انداختن و توجیه تمام و کمال «نظریه سقوط برق‌آسا»! طبیعی است که قرار دادن مردم کشور در چنین شرایطی به نوعی احساس وحشت عمومی دامن زند، و چنین احساسی بهترین توجیه جهت همکاری با نطفه‌هایی خواهد بود که به سرعت قصد جابجائی حکومت با «محفل» جدید را دارند. محفلی که گویا این «معضلات» را یک شبه حل خواهد کرد! بی‌پرده بگوئیم، برخلاف تمامی ژست‌های غلط‌انداز در میان حاکمان «نظامی» و «شبه‌نظامی» حکومت اسلامی که به قول خود «سرکوب آشوبگران» را هدف اصلی معرفی می‌کنند، به استنباط ما جناح‌های طرفدار سرکوب معترضین، در ائتلافی کامل با محافلی قرار گرفته‌اند که همچون نمونه کودتای ۲۲ بهمن ۵۷ نهایت امر زمینه سرکوب و انحراف مطالبات مردم را سازماندهی خواهند کرد.

به عقیده ما آنان که نکات چندجانبه اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی را در برنامه‌ریزی یک جنبش سیاسی از نظر دور می‌دارند، عالماً یا از روی جهل جامعه را در بحران «شبه‌بلشویسم» انقلابی گیر می‌اندازند. البته «شبه‌بلشویسم» الزاماً ارتباطی با بلشویسم در ابعاد سیاسی و فلسفی نخواهد داشت. این یک روند ابداعی است که معمولاً فاشیست‌ها در جهان سوم از بلشویسم به عاریت می‌گیرند. طی این روند دستیابی به هر گونه هدف «عالی» و «نهائی» در هر جنبش اجتماعی و سیاسی فقط منوط به قدرت‌گیری یک هیئت حاکمه «ویژه» می‌شود! پرواضح است که اگر بلشویسم حزب کمونیست را پیام آور دستیابی این اهداف مشخص می‌کند، به طبع اولی فاشیست‌ها نیز «رهبران» خردمند و فرزانه خودشان را در این صورت‌بندی وارد خواهند کرد. ما با این طرز برخورد با مسائل اجتماعی و سیاسی به شدت مخالف‌ایم و معتقدیم که این نوع برخورد شایسته یک جامعه آگاه و یک ملت با فرهنگ نیست.

در عمل، برای آنان که خواستار پویائی واقعی اجتماعی و شکل‌گرفتن نطفه‌های تشکل‌های مختلف در سطح جامعه‌اند، خلاصه کلام برای آنان که خواهان حضور واقعی مردم در صحنه اجتماعی و فرهنگی و هنری و اقتصادی‌اند، نوع رژیم سیاسی هر چند می‌تواند مهم تلقی شود، اهمیتی ثانویه پیدا می‌کند. چرا که در برخورد با معضلات جامعه هدف طرفداران یک جامعه مدنی به پیش راندن تشکل‌های صنفی و اجتماعی، تضمین موجودیت «انتخابی» و آزاد اتحادیه‌ها، تشویق شکل‌گیری انجمن‌های حرفه‌ای، معلمان، حقوقدانان، و ... خواهد بود، نه صرفاً یک فروپاشی کور و شتابزده سیاسی. و هر رژیمی که صورت‌بندی‌های مورد نظر را مورد تأیید و حمایت قرار دهد، تا آنجا که این حمایت را عملاً نشان دهد، از جانب چنین جنبش‌هایی قدم‌اش مبارک خواهد بود. خلاصه کلام برای یک جنبش مدنی رژیم سیاسی هدف نیست، وسیله است.

اینجاست که به صراحت بین دو نگرش سیاسی شکاف و شقاق ایجاد خواهد شد. یک نگرش صرفاً خواهان فروپاشی حاکمیت و به قدرت رساندن یک «محفل» دیگر است؛ نگرش دیگر خواستار تغییر دیرپای روابط «فاشیستی» در بطن جامعه. مسلماً صورت‌بندی دوم طولانی‌تر، و توأم با مشکلات و معضلات بیشتری خواهد بود، ولی به قولی «هر که را طاووس باید جور هندستان کشد!»

سرکوبگر می‌تواند از معنا و مفهوم برخوردار باشد، چرا که در صورت فعال باقی ماندن گروه‌های سرکوبگر، حکومت آینده کشور همان فاشیسم خواهد بود. فاشیسمی که از ۸۰ سال گذشته تا به امروز تجربه کرده‌ایم.

با در نظر گرفتن شرایط فعلی خارج از این صورتبندی جامعه ایران به سوی تکرار غائله‌ای از نوع ۲۲ بهمن ۵۷ سوق داده خواهد شد، و گروه عظیمی از همان‌ها که امروز در صف مخالفان «دیکتاتوری» در خیابان‌ها شعار می‌دهند خود از جمله قربانیان همین تغییر «برق‌آسا» خواهند شد.

البته آندسته از قلم‌به‌مزه‌ها و سخنگویان که خود نیز در همین «ائتلاف» فرخنده شریک‌اند و دست و پا می‌زنند، مسلماً تلاش خواهند داشت که به هر ترتیب ممکن به این «بلوا» دامن زده، ایجاد اغتشاش را به تدریج تبدیل به هدف غائی و نهائی جنبش آزادیخواهی ملت ایران کنند. دیدیم که هم اینان با چه تردستی طی شش ماه تمامی سدهای امنیتی و انتظامی را در نظام شاهنشاهی کشور یک به یک ساقط کردند، و تصدیق کنیم که این عمل به هیچ عنوان برای به ارزش گذاشتن حقوق ملت ایران صورت نگرفت. این «توطئه‌ای» بود که بر اساس آن، لازم بود هنگام به قدرت رسیدن روح‌الله خمینی مردم ایران عملاً فاقد هر گونه سازماندهی انتظامی، نظامی و حمایت‌کننده باشند، و طبیعتاً خود را مجبور به قبول حاکمیت اوباش بازار و حوزه‌ها ببینند.

در همینجا بگوئیم که این سئوالات برای ملت ایران دیگر کهنه شده، و به عقیده ما مشکل می‌توان یک زهر مهلک را دوبار، آنهم در فاصله سی سال به خورد یک ملت داد. با این وجود گویا برخی «مأموران» و معذوران دست بردار نیستند، و امروز بجای مطرح کردن مطالبات مردم و صورتبندی شیوه‌های دست‌یابی به این مطالبات که ۱۵۰ سال است در تاریخ ملت ایران سرکوب شده، به هر ترتیب ممکن فقط قصد ریختن روغن بر آتش اعتراضات عمومی را دارند!

همانطور که می‌بینیم بحران‌سازی مشخصاً از دو «سر» مجزا برخوردار شده. و پیشتر گفتیم که یک «سر» این غائله‌سازی در خیمه «مخالفان» قرار دارد، هر چند «سر» دیگر را می‌باید در جبهه «نظامی‌های» حکومت اسلامی جستجو کرد. در نتیجه امروز روی سخن ما با تمامی آن‌هایی است که تلاش دارند جامعه را از پای گذاشتن در نظریه فاشیستی «جایگزینی برق‌آسا» به دور دارند. می‌باید به سرعت و بدون فوت وقت نظریه جایگزینی برق‌آسا را در افکار عمومی منزوی کرد، و با حمایت از نظریه گشایش فضای سیاسی و اجتماعی زمینه مسئولیت‌پذیری را در میان گروه‌های مخالف نسبت به شرایط اجتماعی مورد حمایت قرار داد، و دو گروه سرکوبگر، یا همان جناح‌های فاشیست برون و درون حاکمیت را به این ترتیب به انزوا کشاند. تعیین رژیم مورد تأیید ملت و قانون اساسی و دیگر جزئیات فقط در فردای به انزوا کشاندن نیروهای